

بحران کرامت انسانی در سایه فروپاشی اصل قطعیت مجازات

محمدعلی حاجی ده‌آبادی^۱، جلال‌الدین قیاسی^۲، فاطمه بختیاری^۳

چکیده

پژوهش حاضر با هدف واکاوی انسانی کردن حقوق کیفری و سنجش جایگاه کرامت انسانی و قطعیت مجازات‌ها در بهبود اثرگذاری بازپروری و مقبولیت سیاست کیفری نگاشته شده است. ضرورت این نوشتار ناشی از گسست و فروپاشی میان قطعیت مجازات‌ها و اجرای آن‌ها در نظم عدالت کیفری به‌خصوص در بستر مجازات‌های شدید و بدیل‌های زندان است؛ این روند سبب نقص در کرامت انسانی، تضعیف مشروعیت و همچنین کاهش کارایی بازپروری می‌شود. این مقاله با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با مطالعه کتابخانه‌ای، نظام حقوق کیفری ایران را مورد ارزیابی قرار داده است. یافته‌ها حاکی است که بازپروری به‌مثابه فرایندی روان‌شناختی و برآمده از نظریه یادگیری، در شدت مجازات حاصل نمی‌شود؛ بلکه این مهم در قطعیت پاداش و تنبیه نهفته است؛ در حقیقت بهره‌گیری از سیاست‌های شدت‌گرایانه و طراحی غیرواقعی مجازات‌ها علاوه بر فروپاشی در قطعیت، تهدیدی عینی و جدی علیه کرامت انسانی و بازپروری محسوب می‌شود. در مقابل در نوشتار حاضر پیشنهاد شد از الگوی مجازات سبک متناسب اما قطعی استفاده شود که علاوه بر پاسداشت کرامت انسانی، منجر به تقویت کارآمدی بازدارندگی حقیقی و مشروعیت دستگاه عدالت کیفری شود. همچنین پژوهش پیش‌رو با بهره‌گیری از اندیشه سزاگرا و فایده‌گرا بر اجرای عادلانه و پیش‌بینی‌پذیر مجازات‌ها به‌عنوان راهبردی مؤثر و اثربخش در سیاست کیفری نوین تأکید دارد.

کلیدواژه: کرامت انسانی، قطعیت مجازات، فروپاشی، بازپروری، سیاست کیفری

^۱. دانشیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه قم، قم، ایران، نویسنده مسئول (۰۹۱۲۵۵۲۶۹۳۶@ma.hajidehabadi@gom.ac.ir)

^۲. دانشیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه قم، قم، ایران (۰۹۱۲۷۴۹۸۶۸۸@Jalalghiasi2001@yahoo.com)

^۳. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه قم، قم، ایران (۰۹۱۹۰۶۶۲۹۰۲@f.bakhtiari@stu.gom.ac.ir)

The Crisis of Human Dignity in the Wake of the Erosion of the Certainty of Punishment

Abstract

The present study aims to examine the humanization of criminal law and to assess the role of human dignity and the certainty of punishment in enhancing the effectiveness of rehabilitation and the legitimacy of criminal policy. The necessity of this research arises from the growing disjunction and erosion between the certainty of punishments and their actual enforcement within the criminal justice system, particularly in the context of severe penalties and alternatives to imprisonment. This trend results in violations of human dignity, the weakening of legitimacy, and a decline in the effectiveness of rehabilitation. Employing a descriptive–analytical approach and relying on library-based research, this article evaluates the criminal justice system of Iran alongside. The findings indicate that rehabilitation, as a psychological process rooted in learning theory, is not achieved through the severity of punishment; rather, it is contingent upon the certainty and consistency of reward and punishment. In fact, the adoption of severity-oriented policies and the unrealistic design of punishments, in addition to undermining the certainty of punishment, constitute a tangible and serious threat to human dignity and the rehabilitative function of criminal justice. In contrast, this study proposes the adoption of a model based on proportionate yet certain punishments, which not only safeguards human dignity but also enhances the effectiveness of genuine deterrence and strengthens the legitimacy of the criminal justice system. Furthermore, drawing upon both retributive and utilitarian perspectives, the present study emphasizes the fair and predictable enforcement of punishments as an effective and efficient strategy in contemporary criminal policy.

Keywords: Human Dignity; Certainty of Punishment; Erosion; Rehabilitation; Criminal Policy

انسانی سازی حقوق کیفری را باید یک اندیشه متعالی مبتنی بر کرامت انسان، بر اساس معیارهای اخلاقی و طبیعت انسانی معنا کرد. انسانی کردن شاخصی از یک حاکمیت متمدن است که قادر به ایجاد روابط بین فرد و جامعه بر اساس عدالت، برابری، اخلاق و آزادی است که از حقوق بنیادین انسان شناخته می‌شوند. این اصل مبتنی بر به رسمیت شناختن حقوق و آزادی‌های اساسی فرد، رشد همه‌جانبه وی، تحقق نیازهای او و در نظر گرفتن ویژگی‌های جسمانی و اخلاقی وی است. یکی از مؤلفه‌های مهمی که این ایده را پیاده‌سازی می‌کند عدالت است؛ «عدالت‌گرایی رابطه مستقیمی با حفظ کرامت انسان دارد؛ عدالت امری اجتماعی است و در تمامی ارکان جامعه با مفاهیم حق، نیاز، شایستگی، مساوات و برابری گره خورده است» (موسوی، ۱۴۰۲: ۱۳۷). در قرآن و به عنوان مثال در «آیه ۸ سوره ممتحنه بر مدارا و عدالت اجتماعی تأکید دارد که یادآور اهمیت تدوین سیاست‌ها بر پایه اصول عدالت و تسامح است و از ابتکارات صلح‌جویانه و آشتی‌جویانه‌ای حمایت می‌کند که می‌توانند به تقویت همبستگی و هماهنگی اجتماعی کمک کنند» (Arifinsyah, et al, 2025: 8). که این مود بستری برای تقویت احترام متقابل و رعایت حقوق انسانی فراهم می‌کند و کرامت انسانی را به‌عنوان یکی از اصول بنیادین نظم اجتماعی و صلح پایدار مورد تأیید قرار می‌دهد.

اصل قطعیت در نظام عدالت کیفری را نمی‌توان صرفاً ناظر به مرحله اجرای مجازات دانست، بلکه این اصل در سه سطح به هم پیوسته، یعنی تقنین، دادرسی و اجرای حکم، معنا و کارکرد می‌یابد. در مرحله تقنین، قطعیت به شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری قواعد کیفری وابسته است؛ در مرحله قضایی، در قالب ثبات و قابلیت پیش‌بینی تصمیمات دادگاه و اعمال ضابطه‌مند اختیارات قضایی نمود پیدا می‌کند؛ و در مرحله اجرا، به اجرای دقیق و قابل پیش‌بینی مجازات مقرر در حکم مربوط می‌شود. هرچند این سه سطح از یکدیگر متمایزند، اما در عمل ارتباطی وثیق با یکدیگر داشته و کاستی در هر یک می‌تواند بر مراحل بعدی اثر بگذارد و در نهایت اصل قطعیت را با چالش مواجه سازد.

با وجود این، محور اصلی پژوهش حاضر بررسی قطعیت اجرایی است؛ زیرا آثار نهایی نظام عدالت کیفری در این مرحله به‌طور مستقیم بر وضعیت و حقوق محکوم‌علیه نمایان می‌شود و هرگونه بی‌ثباتی یا عدم قطعیت در اجرای مجازات، بیش از سایر مراحل، می‌تواند کرامت انسانی را تحت تأثیر قرار دهد. از این رو، مباحث مربوط به قطعیت تقنینی و قطعیت قضایی در این مقاله صرفاً تا آنجا مطرح می‌شوند که در تبیین شکل‌گیری یا فروپاشی قطعیت اجرایی نقش داشته باشند و به فهم دقیق‌تر مسئله اصلی پژوهش کمک کنند.

در کنار این ایده، اصل قطعیت مجازات یکی از اصول مهم نظام عدالت کیفری به شمار می‌آید؛ این اصل بدین معناست که احکام صادره باثبات، شفافیت و التزام واقعی اجرا شوند، در واقع همان قطعیت اجرای مجازات مدنظر است. بکار یا در این مورد چنین می‌نویسد: «حتمی بودن عقوبتی حتی معتدل، همیشه تأثیری شدیدتر از ترس از مجازاتی موحش که امید رهایی در آن راه دارد، به جا می‌گذارد؛ زیرا وقتی گریز از کیفر محال باشد، ملایم‌ترین رنج‌ها روح بشر را متوحش می‌کند» (بکاریا، ۱۴۰۳: ۸۶). در مقابل، حرمت و کرامت انسانی که مبنای بسیاری از نظام‌های کیفری است، اقتضا دارد انسان ولو در موقعیت مجرم از احترام ذاتی برخوردار باشد. درعین حال «ایده کرامت انسانی به‌عنوان یک خیر عمومی، مستلزم آن است که اصول عملی مرتبط با آن به طور منطقی در دامنه آن گنجانده شوند. اندیشه موجود درباره حاکمیت قانون، حفاظت از حقوق و مشارکت عمومی باید به‌صورت جهان‌شمول در نظر گرفته شود تا مسیر برای تحقق کرامت انسانی گسترده‌تر شود» (Hasegawa, 2024: 99).

در نوشتار حاضر، کرامت انسانی در معنای «کرامت ذاتی» انسان به‌کاررفته است. در حقیقت همان ارزشی که صرف‌نظر از خصوصیات فردی، وضعیت و موقعیت اجتماعی یا رفتار ارتكابی برای هر انسان مفروض است که نظام کیفری تکلیف به احترام و صیانت از آن است. بر این مبنا، ممنوعیت رفتار تحقیرآمیز، شکنجه و رفتارهای خلاف شأن انسانی و الزام به رعایت دادرسی منصفانه جلوه‌هایی نهادی و رویه‌ای صیانت و حفاظت از کرامت ذاتی هستند؛ در مقابل، مفاهیمی مانند خیر عمومی، اعتماد

عمومی و مشروعیت نظام کیفری در این نوشتار نه به عنوان تعریفی از کرامت انسانی، بلکه از پیامدهای رعایت یا نقض آن بوده که مورد توجه قرار می گیرد.

در عدالت کیفری ایران، اصل قطعیت مجازات در معرض چالش قرار گرفته است؛ فراخی فضای تصمیم گیری قضات درباره تخفیف و تبدیل مجازات ها، توسعه دامنه عفوهای عمومی و خصوصی و بهره گیری از سازوکارهایی مانند تعویق و تعلیق مجازات از جمله مواردی هستند که از یک سو به سمت تقویت مؤلفه های انسانی سازی گرایش دارند و به موازات آن، زمینه تضعیف قطعیت و شکل گیری بی اعتمادی نسبت به عدالت کیفری را فراهم می آورند. از این رو به جای پاسداشت کرامت انسانی بزهکار از مسیر تعیین مجازاتی عادلانه و متناسب، ایجاد نوعی بحران کرامت انسانی بسیار محتمل است؛ بحرانی که ریشه در برخورد میان عدالت قانونی و سیاست های مبتنی بر ارفاق دارد. در سال های اخیر در راستای هموار کردن بستر انسانی کردن حقوق کیفری، نظام های کیفری به سمت فروکاستن شدت مجازات ها و به کارگیری سازوکارهای ارفاقی پیش رفته اند. هرچند در ظاهر امر چنین روندی با مبنای کرامت انسانی سازگار می نماید، باین وجود از نظر فلسفه مجازات دهی سؤالی مطرح می شود: چگونه فروپاشی اصل قطعیت مجازات به بروز بحران کرامت انسانی در نظام عدالت کیفری منجر می شود؟

به نظر می رسد زمانی که مجازات قابل پیش بینی نبوده و نسبی باشد، نظام عدالت کیفری به جای اجرای صحیح مجازات، به روندی مصلحتی و سلیقه محور تقلیل می یابد و از شأن واقعی خود تهی می گردد. این سلیقه ای شدن همان نقطه تلاقی است که قطعیت را به کرامت رویه ای می تواند پیوند زند. زمانی که فرد نتواند آثار و تبعات رفتار خود را پیش بینی کند، امنیت حقوقی او با مخاطره روبرو می شود؛ افزون بر آن، در چنین وضعیتی شخص از جایگاه یک فاعل تنزل یافته و در معرض آن است که به وسیله ای برای پیشبرد سیاست های متغیر حاکمیتی تبدیل شود که این امر نه تنها با مقتضیات حاکمیت قانون ناسازگار است، بلکه به دلیل نادیده گرفتن ارزش ذاتی انسان، با بنیان کرامت انسان نیز متعارض است.

در این نوشتار، مقصود از «فروپاشی اصل قطعیت» از میان رفتن کامل قطعیت مجازات نیست، بلکه کاهش تدریجی قابلیت پیش بینی، ثبات و اجرای منظم واکنش کیفری است. از این رو، اصطلاحاتی مانند «گسست»، «فرسایش»، «لغزان شدن پایه ها» یا «تضعیف» در مواردی که در متن به کار رفته اند، همگی ناظر بر همین پدیده واحد بوده و به معنای کاهش کارآمدی اصل قطعیت هستند.

مقاله پیش رو به واکاوی کرامت انسانی در سایه فروپاشی اصل قطعیت می پردازد؛ اگرچه پژوهش هایی به طور جداگانه به موضوع قطعیت مجازات پرداخته اند، در عین حال تأثیر تداخل آن بر کرامت انسانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. نوشتار حاضر با تحلیل ارتباط میان فروپاشی اصل قطعیت و بحران کرامت انسانی، ضمن از میان برداشتن شکاف پژوهشی موجود، راهکارهایی برای صیانت از تعادل میان انسانی کردن مجازات، پیش بینی پذیری و تناسب در عدالت کیفری ارائه می دهد و جایگاه این عوامل را در بهبود کیفیت عدالت کیفری روشن می سازد.

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه ای انجام شده و به بررسی نسبت میان اصل قطعیت مجازات و کرامت انسانی در حقوق ایران می پردازد و می کوشد آثار تضعیف یا فروپاشی اصل مزبور را بر جایگاه کرامت انسانی و نیز نقش ثبات، تناسب و پیش بینی پذیری مجازات ها در مهار خشونت کیفری را تبیین کند. ارجاع به برخی نظام های حقوقی در این پژوهش بر مبنای همگونی ساختاری یا تعلق این کشورها به یک سنت حقوقی واحد صورت نگرفته است؛ بلکه انتخاب نظام های حقوقی مانند اسکاندیناوی به دلیل تأکید پررنگ بر رویکردهای انسان محور در سیاست جنایی و توجه ویژه به شأن و بازاجتماعی شدن محکومان، انگلستان به دلیل تجربه متفاوت نظام کامن لا در ایجاد توازن میان اختیارات قضایی و تضمین های حقوقی و ایتالیا و هلند به عنوان نمونه هایی از نظام های حقوق نوشته اروپایی که در چارچوب اصول قانونی بودن و تضمین حقوق فردی به تحول سیاست کیفری پرداخته اند، مورد توجه قرار گرفته اند.

بنابراین، استفاده از این نمونه‌ها نه به معنای برتری یک نظام حقوقی بر دیگری؛ بلکه صرفاً با هدف نشان دادن شیوه‌های مختلف مواجهه نظام‌های کیفری با مسئله محدودسازی قدرت کیفری، افزایش پیش‌بینی‌پذیری مجازات و حمایت از کرامت انسانی صورت گرفته است. بدیهی است هرگونه بهره‌گیری از این تجربه‌ها نیازمند توجه به مبانی حقوقی، فرهنگی و نهادی خاص نظام حقوقی ایران خواهد بود.

همچنین ساختار پژوهش در سه بخش تنظیم شده است؛ بخش اول به چارچوب نظری پرداخته، بخش دوم اشاره به گسست در سازوکار قطعیت مجازات و در بخش سوم به الگوی مجازات‌دهی سبک متناسب اما قطعی پرداخته می‌شود.

۱- کلیات و چارچوب نظری

چارچوب نظری نوشتار حاضر بر اساس چند محور شکل گرفته است: نخست، جایگاه کرامت انسانی در پاسداشت حقوق اساسی، که کرامت را به عنوان کانون مهم عدالت و ضابطه مشروع بودن مجازات تلقی می‌کند و جایگاه آن را در صیانت از اشخاص برجسته می‌سازد. دوم، قطعیت مجازات که پیش‌بینی‌پذیری و ثبات مجازات را عاملی مهم برای کارایی نظام عدالت کیفری و پیشگیری از بی‌اعتمادی عمومی بیان می‌کند.

۱-۱- جایگاه کرامت انسانی در پاسداشت حقوق اساسی

کرامت انسانی در نوشتار حاضر در معنای کرامت ذاتی آمده است؛ ولی با این حال کرامت ذاتی انسان، مفهومی انتزاعی است که تحقق یا نقض آن در نظام عدالت کیفری از سوی برخی شاخص‌های عینی قابل‌شناسایی است؛ از جمله ممنوعیت شکنجه و رفتارهای تحقیرآمیز، حق برخورداری از دادرسی عادلانه، تحدید اختیارات خودسرانه، پیش‌بینی‌پذیر بودن واکنش‌های کیفری و برابری در مقابل قانون و... است. در عین حال واکاوی صیانت یا نقض کرامت انسانی، مستلزم بررسی همین شاخص‌های ملموس و قابل‌ارزیابی است. کرامت انسانی در غرب مفهومی است که ریشه در تفکرات فلسفی امانوئل کانت دارد و بیانگر آن است که انسان، صرف‌نظر از اعمالش، دارای ارزش ذاتی و غیر قابل سلب است؛ و آن به دو دلیل است: «۱. عمومیت انسانیت: این امر برای همه موجودات عاقل به عنوان چنین موجوداتی صادق است. ۲. غایت عینی بودن آن: انسانیت نه به عنوان غایت ذهنی انسان‌ها (یعنی چیزی که ما خودمان به عنوان غایت می‌گیریم) بلکه به عنوان غایت عینی بازنمایی می‌شود» (kant, 1996: 39) از دیدگاه کانت، اعمال مجازات هنگامی مشروعیت دارد که انسان را به مثابه غایت در خود بنگرد، نه وسیله‌ای برای تحقق اهداف دیگر؛ «چنان عمل کن که انسانیت را، چه در شخص خود و چه در هر انسان دیگری، همواره در همان حال به عنوان غایت در نظر بگیری و هرگز صرفاً به عنوان وسیله استفاده نکنی» (kant, 2006: 38).

با این حال، باید تأکید کرد که فلسفه انسان‌مداری و احترام به کرامت انسان، امری وارداتی از غرب نیست، بلکه ریشه‌ای عمیق در تعالیم الهی دارد. قرآن کریم قرن‌ها پیش از شکل‌گیری اندیشه‌های حقوق بشری غرب، انسان را موجودی دارای مقام خلافت الهی معرفی کرده است (بقره / ۳۰) و بر کرامت ذاتی او تصریح نموده است (اسراء / ۷۰). از همین رو، حقوق کیفری ایران که برگرفته از اسلام است در ذات خود ناظر بر صیانت از کرامت انسان حتی در مقام مجازات است؛ چنان‌که مثله‌کردن، تعذیب و مجازات‌های غیرضروری به صراحت نهی شده‌اند. حقیقت امر این است که انسانی‌سازی حقوق کیفری بر ضوابطی استوار شده از جمله، ممنوعیت شکنجه و رفتارهای تحقیرآمیز که یکی از مهم‌ترین جلوه‌های نهادی و رویه‌ای حمایت از کرامت ذاتی انسان در نظام عدالت کیفری است. جوهره آن، بر این اصل استوار است که حتی پس از ارتکاب جرم نیز شأن و منزلت ذاتی انسان محفوظ بماند و اقتدار عمومی نمی‌تواند به بهانه برخورد با مرتکبان یا حفظ نظم عمومی، رفتارهای مغایر با کرامت انسانی را توجیه کند. در حقیقت صیانت از کرامت انسانی صرفاً به مرحله تعیین یا اجرای مجازات محدود نمی‌شود، بلکه تمامی اشکال مداخله اقتدار عمومی در فرایند عدالت کیفری را در بر می‌گیرد. از این منظر، ممنوعیت رفتارهای تحقیرآمیز نسبت به اشخاص، یکی از تضمین‌های بنیادین حمایت از کرامت ذاتی انسان محسوب می‌شود و رعایت آن شرط مشروعیت عملکرد نهادهای عدالت کیفری است.

۱-۲- مفهوم قطعیت مجازات در فلسفه کیفری

اصل قطعیت مجازات‌ها ایده‌ای بود که در اندیشه سزار بکاریا در کتاب جرایم و مجازات‌ها نقش‌بست؛ وی معتقد بود تنها قانون‌گذار است که این قدرت را دارد که برای جرم، مجازات تعیین کند، با اعمال این اصل تمامی آحاد جامعه باید این باور را داشته باشند که هر کس مرتکب رفتار خلاف قانون شود، حکم دادگاه در مورد وی به شکل قطعی اجرا خواهد شد.

از دیدگاه بکار یا «یکی از موانع ارتکاب جرم خطاناپذیری مجازات‌ها است، و نه بی‌رحمانه بودن آن‌ها. قطعیت یک مجازات، حتی اگر معتدل باشد، نسبت به ترس از مجازاتی که هولناک‌تر بوده، ولی با امید رهایی از مجازات درآمیخته است، تأثیری عمیق‌تر به‌جای می‌گذارد؛ بگذارید قوانین و مجریان آن‌ها در پرونده‌ها، سنگدل باشند، ولی اجازه دهید که قانون‌گذار رؤف، مهربان و انسان‌دوست باشد» (ولد و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۰).

در واقع «مجازات‌های نامتناسب حتی اگر به طور قطع و حتم اجرا شوند، کارایی ندارد، زیرا اثربخشی اجرای مجازات‌های شدید به صورت مقطعی بوده و نمی‌تواند به‌عنوان یک قاعده کلی در درازمدت نتیجه‌بخش باشد» (اکبری، ۱۳۹۳: ۱۰۸).

به بیان دقیق‌تر بکار یا معتقد بود مانع مهم ارتکاب جرم، شدت اجرای مجازات نیست، بلکه این قطعیت اجرا است که سبب می‌شود مرتکبان جرایم با برآورد هزینه - فایده که در اندیشه بن‌تام ظهور یافت، اقدام به ارتکاب رفتار خلاف قانون را ریسکی پذیرفتنی بدانند؛ به عقیده وی «مجازات نباید صرفاً برای انتقام اعمال شود، بلکه باید به‌منظور پیشگیری از ارتکاب جرایم در آینده باشد. امروزه، قطعیت مجازات معمولاً به‌عنوان عامل مهم‌تر از شدت آن در بازدارندگی جرایم در نظر گرفته می‌شود» (Killias, 2009: 388). شایان ذکر است، مجازات صرفاً با هدف اعمال واکنش کیفری یا انتقام‌گیری توجیه نمی‌شود، بلکه یکی از کارکردهای مورد انتظار آن، پیشگیری از ارتکاب جرایم در آینده است. در همین چارچوب، بر این نکته باید تأکید داشت که ادراک افراد از احتمال اعمال مجازات می‌تواند در شکل‌گیری رفتارهای بازدارنده مؤثر باشد و در برخی تحلیل‌ها، قطعیت اجرای مجازات نسبت به افزایش صرف شدت آن، نقش مهم‌تری در تحقق اهداف بازدارندگی دانسته شده است. با این حال، میزان تأثیرگذاری این عوامل به مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نهادی وابسته است و نمی‌توان بر اساس آن، رابطه‌ای قطعی و مستقل میان شدت یا قطعیت مجازات و کاهش جرم فرض کرد.

در سیاست کیفری نوین کشورهای اسکاندیناوی، در کنار توجه به تناسب واکنش کیفری، از تأکید انحصاری بر شدت مجازات کاسته شده و توجه بیشتری به کیفیت اجرای مجازات، اهداف اصلاحی و پیامدهای احتمالی آن معطوف شده است. برخی مطالعات انجام‌شده در این زمینه نشان می‌دهند که ارزیابی کارآمدی نظام کیفری صرفاً با معیار شدت مجازات امکان‌پذیر نیست، بلکه عواملی مانند شیوه اجرا، قابلیت بازاجتماعی‌شدن محکومان و نحوه مواجهه نظام عدالت کیفری با بازگشت احتمالی به جرم نیز در این ارزیابی اهمیت دارند: «از اعمال بیش از حد مجازات‌های سخت‌گیرانه باید اجتناب شود؛ زیرا افزایش دامنه و شدت این نوع مجازات‌ها، گاه می‌تواند تحت تأثیر جذابیت‌های سیاسی ناشی از نمایش قاطعیت در برابر بزهکاری قرار گیرد. با این حال، تمایل سیاسی به نشان دادن سخت‌گیری کیفری ممکن است به طراحی واکنش‌هایی منجر شود که از حدود تناسب لازم فراتر رفته و با چالش‌هایی در زمینه اجرا و تحقق اهداف مورد انتظار مواجه شوند. همچنین، مجازات‌های اجتماعی (جایگزین حبس) در صورتی که بیش از اندازه سخت‌گیرانه طراحی شوند - مانند تعیین ساعات طولانی خدمات عمومی یا اعمال محدودیت‌های رفتاری غیرواقع‌بینانه - ممکن است در عمل با دشواری‌هایی مواجه شده و در برخی شرایط، دستیابی به اهداف مورد نظر از این نهادها را با اختلال روبه‌رو سازند.»

فلسفه و سیاست‌گذاری کیفری این کشورها، به‌جای تمرکز بر شدت مجازات‌ها، بر قطعیت و واقع‌گرایی در قابلیت اجرا تأکید دارد. در این گزارش آمده است که افزودن لایه‌هایی از مجازات‌های سخت‌گیرانه می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد؛ زیرا این امر ممکن است مجازات‌ها را غیرواقع‌بینانه کرده، احتمال نقض آن‌ها را افزایش دهد و در نهایت، زمینه بازگشت به جرم را فراهم سازد. این وضعیت، بیانگر جلوه‌ای از سخت‌گیری و شدت کیفری است که به جای تقویت قطعیت مجازات، می‌تواند فاصله میان مجازات مقرر و اجرای واقعی آن را افزایش دهد.

۲- گسست در سازوکارهای قطعیت و پیامدهای آن

گسست در سازوکارهای قطعیت هنگامی رخ می‌دهد که میان آنچه مقنن در سطح قواعد الزام‌آور پیش‌بینی کرده و آنچه که نظام کیفری بدان پایبند است، شکاف عملی شکل گرفته است. این گسست می‌تواند ناشی از عواملی مانند شدت‌گرایی کیفری، طراحی غیرواقع‌بینانه مجازات‌ها و تراکم نامتناسب مجازات‌ها باشد. اگرچه تأسیسات ارفاقی و نهادهای جایگزین با هدف تلطیف و انسانی کردن حقوق کیفری و «اجرای سیاست رویکرد برچسب‌زنی مبنی بر حبس‌زدایی و ممانعت از کسب هویت مجرمانه و درگیری خود و خانواده وی پس از حبس» (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۴: ۱۷۸). وضع و اجرا می‌شوند، چنانچه طراحی و اجرای آن‌ها با واقعیت زیست اشخاص و ظرفیت‌های اجرایی نظام کیفری هماهنگ نباشد، ممکن است به عاملی برای تضعیف قطعیت مجازات تبدیل شوند. بنابراین، نقد حاضر ناظر به اصل وجود این نهادها نیست، بلکه متوجه نحوه طراحی و اجرای آن‌هاست. در این رابطه، ارتباط میان فروپاشی قطعیت اجرای مجازات و کرامت انسانی از نظر آثار ناشی از بی‌ثباتی در اعمال واکنش کیفری بررسی می‌شود. هر اندازه فاصله میان مجازات مقرر در قانون و مجازات اجرا شده در عمل افزایش یابد، زمینه برای اعمال سلیقه، اجرای نابرابر و کاهش قابلیت پیش‌بینی تصمیمات کیفری بیشتر است. چنین وضعیتی با الزامات حاکمیت قانون و امنیت حقوقی سازگار نیست؛ زیرا اشخاص را در برابر اعمال نامنظم و غیرقابل پیش‌بینی قدرت عمومی قرار می‌دهد و در نهایت می‌تواند حمایت نهادی و رویه‌ای از کرامت انسانی را تضعیف کند.

۲-۱- شدت‌گرایی کیفری

در این بخش، بحث از کرامت انسانی ناظر بر بُعد نهادی و اجرایی آن است؛ بدین معنا که شدت‌گرایی کیفری از طریق تحمیل بار مضاعف بر نهادهای مختلف نظام کیفری، می‌تواند قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری اجرای مجازات را با چالش مواجه سازد. از شاخصه‌های گسست در قطعیت، گرایش به شدت‌گرایی کیفری است؛ یعنی در نظر گرفتن مجازات‌هایی که با عدالت و گنجایش نهاد اجرای مجازات تطابق ندارند. این روی آوردن به شدت مجازات می‌تواند موجب فشار بر امکانات اجرایی مانند نهاد نظارت، تأسیسات و مؤسسات کیفری شود و در مقام عمل این قطعیت مجازات است که آسیب واقعی می‌بینید، زیرا اجرای این حجم از شدت مجازات‌ها نیازمند صرف هزینه‌های بسیار و ساختارها و تشکیلاتی است که امکان دارد به طور کامل تحقق نیابد. در این میان اندیشه دفاع اجتماعی که داعیه انسانی‌سازی حقوق کیفری را در سر دارد «ضرورت ابراز واکنش در مقابل مجرمان را انکار نمی‌کند، ولی این اندیشه معتقد نیست که کارایی زیادی که برای مجازات قائل‌اند و تأکید بر این امر که تشدید مجازات راهکار مؤثری در مبارزه با بزهکاری است، بتواند راهکار صحیحی باشد» (آنسل، ۱۴۰۱: ۱۱۴).

«در حقیقت مارک آنسل جرم را یک واقعیت انسانی و همچنین یک مسئله اجتماعی می‌دانست؛ مسئله‌ای که یک نظام حقوقی صرف قادر به درک کامل آن نیست. صرف کیفرگرایی تلافی‌جویانه نیز از نظر او ناتوان و کور بود. هدف دفاع اجتماعی نوین ایجاد یک عدالت مطلق نیست؛ عدالتی که دقیقاً متناسب با جرم ارتکاب‌یافته یا قصدشده باشد. او همچنین تأکید می‌کرد که رفتارهای انحرافی امری اجتناب‌ناپذیر هستند و جامعه باید این واقعیت را به رسمیت بشناسد و بپذیرد» (Jouet, 2022: 207). در واقع تفکرات آنسل بر توسعه برداشت‌های انسان‌گرایانه تأکید دارد. وی میان رفتار انسانی و واقع‌گرایی پیوند برقرار می‌کند؛ یعنی دفاع از کرامت انسانی به معنای انکار جرم یا حذف حمایت از اجتماع نیست. نقد او به کیفرگرایی تلافی‌جویانه مستقیماً از این ایده حمایت می‌کند که مجازات نباید صرفاً بازتاب مکانیکی شدت جرم باشد، بلکه باید وضعیت انسانی بزهکار را نیز لحاظ کند. حقوق کیفری نباید فراموش کند که بزهکار یک انسان است.

از این منظر، اندیشه مارک آنسل صرفاً نقدی بر شدت مجازات نیست، بلکه هشدار می‌دهد نسبت به گسست میان سیاست کیفری و واقعیت‌های انسانی و اجرایی نیز محسوب می‌شود. این چالش در نظام کیفری ایران نیز در برخی حوزه‌ها قابل مشاهده است. سیاست تقنینی ایران در بسیاری از حوزه‌ها از یک سو بر تشدید مجازات تکیه کرده و از سوی دیگر، به دلیل ناتوانی در اجرای مستمر همان سیاست، ناچار به توسعه نهادهای ارفاقی و قوانین کاهنده شده است. برای نمونه، قانون‌گذار در بسیاری از جرایم تعزیری و مواد مخدر، به ویژه با توسعه مجازات حبس و تشدید واکنش‌های کیفری، بر شدت مجازات تأکید کرده است؛ در همین

نقطه است که سیاست کیفری ایران با یک تعارض درونی مواجه است. به عنوان مصداق عینی می‌توان به قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ۱۳۹۹ اشاره کرد. زیرا نشان می‌دهد سال‌ها قانون‌گذار حبس را توسعه داده، بعد خود، همان سیاست را اصلاح کرده است؛ این دقیقاً بحران قطعیت است. که توسعه نهادهای ارفاقی در مواد متعدد قانون مجازات اسلامی و قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ از جمله تعویق صدور حکم، تعلیق تعقیب و اجرای مجازات، نظام نیمه آزادی، آزادی مشروط و... نشانگر این امر است که همین سیاست تقنینی، در عمل با محدودیت‌های اجرایی و ضرورت کاهش جمعیت کیفری مواجه شده است. در نتیجه، میان مجازات پیش‌بینی شده در قانون و مجازات اجرا شده در عمل فاصله ایجاد می‌شود؛ فاصله‌ای که پیش‌بینی‌پذیری واکنش کیفری را کاهش داده و اصل قطعیت را با چالش روبه‌رو می‌سازد.

حبس تعزیری، به عنوان مهم‌ترین واکنش کیفری در نظام کیفری ایران، نمونه‌ای از وضعیتی است که در آن پیش‌بینی گسترده آن در قوانین، هم‌زمان با توسعه نهادهای ارفاقی، سیاست کاهش جمعیت کیفری و بازنگری‌های تقنینی، می‌تواند به ایجاد فاصله میان مجازات مقرر در قانون و مجازات اجرا شده در عمل بینجامد. در همین راستا، قرار گرفتن برخی جرایم دارای مجازات حبس مانند ورود به عنف به منزل دیگری و یا احراق یا تخریب اموال دیگری موضوع مواد ۶۹۱ و ۶۷۶ و ۶۷۷ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات - و همچنین جرایم موضوع مواد ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴ و ۷۰۰ قانون مجازات اسلامی - که به موجب ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی در زمره جرایم قابل گذشت دانسته شده، نمونه‌ای از بازنگری قانون‌گذار در سیاست کیفری نسبت به این دسته از جرایم است. این تحول، به خودی خود محل نقد پژوهش حاضر نیست؛ بلکه از منظر اصل قطعیت، نشان می‌دهد که سیاست اولیه مبتنی بر پیش‌بینی حبس، در برخی موارد با ظرفیت‌های واقعی اجرای مجازات حبس و الزامات سیاست جنایی هماهنگی کامل نداشته است؛ امری که می‌تواند فاصله میان مجازات مقرر در قانون و مجازات تحقق‌یافته در عمل و اجرا را افزایش داده و در نتیجه، پیش‌بینی‌پذیری واکنش کیفری، امنیت حقوقی و همچنین تضمین‌های نهادی کرامت انسانی را با چالش مواجه سازد.

تحولات بعدی سیاست جنایی، از جمله توسعه نهادهای ارفاقی، گسترش موارد قابل گذشت و اصلاح برخی سیاست‌های کیفری، بیانگر تلاش قانون‌گذار برای انطباق بیشتر سیاست تقنینی با واقعیت‌های اجرایی است. با این حال، از منظر اصل قطعیت، این تحولات هم‌زمان می‌تواند نشان‌دهنده فاصله میان سیاست تقنینی اولیه و ظرفیت واقعی اجرای آن باشد. از این رو، چالش مهم در فقدان هماهنگی میان سیاست تقنینی و واقعیت‌های اجرایی نهفته است؛ وضعیتی که شکاف میان مجازات مقرر در قانون و مجازات اجرا شده در عمل را افزایش داده و در نتیجه، پیش‌بینی‌پذیری واکنش کیفری و یکی از مهم‌ترین تضمین‌های نهادی کرامت انسانی را با مخاطره مواجه می‌سازد.

برون‌رفت از این وضعیت، نه در حذف نهادهای ارفاقی و نه در تشدید بیشتر مجازات‌ها است، بلکه در بازطراحی سیاست کیفری بر پایه اصل واقع‌گرایی تقنینی، هماهنگی میان مرحله تقنین و اجرا و ضابطه‌مند شدن اعمال نهادهای ارفاقی است. تنها در چنین شرایطی می‌توان فاصله میان مجازات مقرر در قانون و مجازات اجرا شده در عمل را کاهش داد و از این طریق، ضمن حفظ کارآمدی نظام عدالت کیفری، اصل قطعیت و کارکرد آن در صیانت از کرامت انسانی را تقویت کرد.

در سال ۲۰۱۷ در همایش جرم‌شناسی استکهلم که با حمایت مؤسسه جرم‌شناسی و سیاست حقوقی دانشگاه هلسینکی برگزار شد، گزارشی منتشر شد که در آن به سخت‌گیرانه‌ترین بخش نظام‌های تنبیهی و مجازات در کشورهای اسکاندیناوی پرداختند. این گزارش به این امر اشاره دارد که با وجود تمایل کشورهای اسکاندیناوی به مجازات‌های جایگزین حبس و سبک‌تر، در برخی مواقع نظام کیفری این کشورها به سمت زندان بلندمدت یا مجازات‌های سخت حرکت کرده‌اند. طبق آماری که این گزارش ارائه کرده در دهه‌های ۱۹۷۰ الی ۱۹۸۰ روند مشترکی میان کشورهای فنلاند و سوئد مبنی بر توافق خاموش بر سر پایان زندان ابد وجود دارد؛ حال آنکه بعد از ۱۹۹۰ به این سو دو کشور با افزایش تعداد محکومیت‌ها، افزایش ۴۰ تا ۱۰۰ درصدی بهره‌گیری

زندان و افزایش تعداد زندانیان ابد همراه بوده است؛ جالب توجه آنکه در این گزارش سیاست بازداشت پیشگیرانه در دو کشور دانمارک و نروژ از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ افزایش ۱۰۰ درصدی تعداد زندانیان را نشان می‌دهد.

شدت‌گرایی کیفری عاملی برای بهبود امنیت اجتماع تلقی نمی‌شود، ولی این امر ارتباط مستقیمی با ازدحام مشتریان دائمی دستگاه عدالت کیفری دارد. «یافته‌ها نشان می‌دهد که استفاده گسترده از مجازات‌های حبس، امنیت عمومی را بهبود نمی‌بخشد و در عوض به تشدید مشکلات جرم و کنترل آن کمک می‌کند» (Joerg Albrecht, 2012: 55).

با عنایت به تمام موارد مذکور باید بیان کرد، سیاست‌های کیفری سخت‌گیرانه در سطح اجرایی تبعاتی در پی دارد: ۱. فشار بر منابع اجرایی؛ مجازات‌های شدید قانونی، نیازمند وجود و بهره‌گیری از منابع متعددی از نیروی انسانی، مالی و وجود سازوکارهای اجرایی دقیق است. با اتخاذ سیاست شدت‌گرایی، کارکنان، ناظران و سیستم‌های قوی نظارت و... با فشار حداکثری مواجه هستند؛ این وضعیت اثرات مستقیمی بر تقلیل کیفیت و دقت در روند اجرایی مجازات‌ها دارد، زیرا اعمال مجازات‌های شدید به زیرساخت‌های نهادی پرتوانی نیازمند است که فراهم بودن این شرایط همواره تضمین شده نیست. ۲. تضعیف قطعیت مجازات؛ اندیشه قطعیت مجازات بر این اساس بنا شده است که افراد باید باور داشته باشند که اجرای مجازات‌های قانونی حتمی و پیش‌بینی‌پذیر باشند؛ و در این مورد انسجام کافی وجود داشته باشد، حال زمانی که اعمال مجازات‌های شدید با زیرساخت‌های قدرتمندی روبرو نباشد، امکان اینکه بخشی از بزهکاران از احتمال اجرای واقعی مجازات بگریزند یا با تأخیر قابل توجهی برای اجرا روبرو شوند، همیشه وجود دارد؛ این شرایط در عمل موجب تضعیف قطعیت مجازات می‌شود حتی اگر قوانین کیفری به صراحت مجازات‌های شدید را پیش‌بینی کرده باشند؛ نمونه بارز چنین عدم قطعیتی را می‌توان در احکام صادره مبنی بر اعدام در خصوص جرایم مربوط به مواد مخدر و همچنین در ماده ۲۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ یافت. «ایده ثابت جامعه-ای بدون مواد مخدر باهدف کنترل مواد مخدر در فنلاند از دهه ۱۹۹۰ به بعد به صراحت کنار گذاشته شد، زیرا بسیار سخت-گیرانه و غیرواقعی تلقی می‌شد و برنامه‌های ملی مواد مخدر اصولاً بر مبنای کاهش آسیب شکل گرفتند» (Lappi-Seppälä, 2012: 94). این واقعیت در قلمرو جرایم مواد مخدر در کشورهایی چون فنلاند ثابت شده است که اجتماع عاری از بزهکاری‌های مرتبط با مواد مخدر قابل تصور نیست از این‌رو نمی‌توان با مجازات‌هایی چون اعدام به مبارزه با آن برخاست.

ذکر این نمونه‌ها، نشانگر این امر است که شدت‌گرایی کیفری، علاوه بر اینکه سبب تقویت قطعیت مجازات نیست، بلکه گاهی به شکل معکوس، زمینه‌ساز تضعیف آن می‌شود.

مجازات اعدام در برخی جرایم مرتبط با مواد مخدر، نمونه‌ای از کیفرهایی است که نشان می‌دهد شدت واکنش کیفری، بدون توجه به تحولات تقنینی و الزامات اجرایی، الزاماً به تحقق قطعیت منجر نمی‌شود. پیش‌بینی گسترده مجازات‌هایی سنگین چون اعدام در مواد متعدد قانونی، بدون در نظر گرفتن تناسب دقیق با ظرفیت‌های نهادهای مربوطه، به طور آشکاری بار اضافه بر نظام عدالت کیفری وارد می‌کند؛ همین فشار بی‌تناسب موجب شده که همین احکام صادره برای اجرا با تاخیرهای طولانی، صدور قرارهای تعلیق متعدد و بعضاً عدم اجرا روبرو شود. چنین سیاستی به شکل روشن زمینه‌ساز گسست قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری اجرای مجازات را فراهم می‌سازد و نظام عدالت کیفری و احکام صادره را در نظر آحاد جامعه سست نشان می‌دهد.

همین مسئله در ماده ۲۲۵ ق.م.ا نیز مشاهده می‌شود؛ ماده‌ای که مجازات رجم و اعدام را برای مرتکب در نظر گرفته در عین حال اجرای آن وابسته به دلایل یا استناداردهای بسیار دشوار و سازوکارهای اثباتی سخت‌گیرانه و الزامات فقهی - قضایی متعدد کرده است. وجود ترتیبات و محدودیت‌های قانونی مرتبط با نحوه اثبات و اجرای این مجازات، نشان می‌دهد که تحقق و اجرای کیفر مقرر صرفاً تابع صدور حکم نیست، بلکه به مجموعه‌ای از شرایط حقوقی و اجرایی وابسته است. از این منظر، موضوع مورد توجه پژوهش حاضر ارزیابی ماهوی این کیفر نیست، بلکه بررسی تأثیر فاصله میان کیفر پیش‌بینی‌شده و امکان اجرای آن بر اصل قطعیت و پیش‌بینی‌پذیری واکنش کیفری است.

نتیجه آنکه با وجود مجازات‌های شدید در مقررات، اجرای آن‌ها به اندازه‌ای سست و نامطمئن است که در عمل علاوه بر اینکه کارکرد بازدارندگی خود را از دست داده، حتی نظام عدالت کیفری در اجرای واقعی این مجازات‌ها نیز ناکام مانده است که چنین امری آشکارا نشانگر فرسایش قطعیت مجازات در مقام عمل است.

۲-۲- عدم واقع‌گرایی در طراحی مجازات‌ها و تضعیف بازپرورانه کیفر

در این بخش، کرامت انسانی از منظر بُعد نهادی آن بررسی می‌شود؛ بدین معنا که طراحی مجازات‌ها باید با ظرفیت‌های واقعی نظام عدالت کیفری متناسب باشد، زیرا در غیر این صورت، کارآمدی نهادهای اجرایی کاهش یافته و قطعیت و اثربخشی اجرای مجازات با مخاطره مواجه خواهد شد. نشانه دوم گسست، طراحی غیرواقع‌بینانه و سخت‌گیرانه مجازات‌ها به‌ویژه مواردی که به‌عنوان جایگزین زندان در نظر گرفته شده‌اند؛ و این امر منجر به شکست اجرای مجازات جایگزین شده و این همان نقطه آسیب‌پذیر قطعیت مجازات است.

مطالعات نظام کیفری کشورهای اسکاندیناوی در سال ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که بهره‌گیری از نهادهایی مانند خدمات عمومی و نظارت الکترونیکی، جمعیت زندان‌ها را کاهش داده است؛ نظارت الکترونیکی در این نظام‌ها به شکل‌های زیر ظاهر می‌شود: ۱. به‌عنوان مجازات اجتماعی مستقل صادره توسط دادگاه. ۲. به‌عنوان روش آزادی زودهنگام و بخشی از فرایند آزادی؛ ۳. به‌عنوان ابزار فنی مورد استفاده در طول اجرای حکم که ممکن است در مرخصی‌ها، بازدیدها یا اجرای حکم در زندان‌ها (معمولاً زندان‌های باز) استفاده شود. ۴. علاوه بر این، در ارتباط با اقدامات پیشگیرانه نیز استفاده شده است، از جمله بازداشت قبل از محاکمه و دستورات محدودکننده.

در فنلاند از دهه ۱۹۹۰ به بعد استفاده فراوان از خدمات عمومی باعث کاهش جمعیت زندان‌ها از ۱۱۰۰۰ نفر به ۶۰۰۰ نفر در سال شده است و همچنین در این کشور بعد از دهه ۱۹۷۰ با رشد سریع جرایم علیه اموال و رانندگی به حالت مستی صدور احکام مشروط نیز به شکل تصاعدی از ۵۰۰۰ نفر به ۱۶۰۰۰ نفر رسید حال آنکه جمعیت زندان‌ها در این مدت ثابت مانده بود.

همچنین با نگاهی اقتصادی، هزینه مستقیمی که روزانه هر زندانی به دولت فنلاند تحمیل می‌کند ۲۰۰ یورو در زندان بسته و ۱۱۵ یورو در زندان باز است؛ حال آنکه هزینه در نظارت الکترونیکی ۵۴ یورو است و از این رو هزینه‌های غیرمستقیم از دست رفتن آموزش و درآمد نیز بدین وسیله تقلیل می‌یابد.

شایان ذکر است، استفاده بدون برنامه‌ریزی دقیق از بدیل‌های جایگزین حبس «در محقق شدن عدالت تردید به وجود می‌آورد و از صلابت این دستگاه می‌کاهد. موضوع نگران‌کننده نه بخشوده و آزاد شدن چند مجرم زندانی، بلکه سست شدن وجه بازدارندگی مجازات و تبعات ناشی از آن است، ۵۴٪ ورودی سال‌های اخیر زندان‌های استان گیلان دارای سابقه کیفری هستند و ناگفته پیداست که بسیاری از کسانی که مشمول ۴۷٪ بدون سابقه‌ها هستند، اندک‌اندک به جرگه تکرارکنندگان جرم خواهند پیوست و این کمترین اثر خسارت‌بار لغزان شدن پایه‌های نظام مجازات است» (آقابابایی و عظیمی، ۱۴۰۳: ۳۸۱). با وجود اهمیت این یافته، باید توجه داشت که وجود سابقه کیفری در میان بخشی از جمعیت زندانیان، به تنهایی نمی‌تواند اثبات‌کننده رابطه مستقیم میان استفاده از بدیل‌های حبس و افزایش تکرار جرم یا کاهش بازدارندگی مجازات باشد؛ زیرا تکرار جرم پدیده‌ای چند عاملی است که عوامل مختلف فردی، اجتماعی، اقتصادی و نهادی در شکل‌گیری آن مؤثرند. با این حال، چنین داده‌هایی ضرورت توجه دقیق‌تر به نحوه طراحی و اجرای سیاست‌های جایگزین حبس را برجسته می‌سازند. به بیان دیگر، مسئله اصلی آن نیست که هرگونه کاهش استفاده از حبس یا توسعه ضمانت‌اجراهای جایگزین، لزوماً به تضعیف نظام کیفری منجر می‌شود، بلکه چالش اساسی، حفظ تعادل میان فردی‌سازی واکنش کیفری، تضمین اجرای مؤثر تصمیمات قضایی و حفظ اعتماد عمومی به قطعیت و کارآمدی نظام عدالت کیفری است. از این منظر، عدم طراحی سازوکارهای مناسب برای اجرای مجازات‌های

جایگزین می‌تواند این نگرانی را ایجاد کند که میان حکم قانونی، انتظار اجتماعی از اجرای عدالت و واقعیت اجرایی فاصله ایجاد شود؛ فاصله‌ای که در نهایت می‌تواند بر ادراک از اصل قطعیت و جایگاه کرامت انسانی در فرآیند کیفری تأثیرگذار باشد.

نکته قابل توجه آنکه، اگر چه مجازات‌های جایگزین در این نظام‌ها موفق آمیز بوده اما پیچیدگی‌ها و کیفیت اجرای برخی از الزامات اجتماعی، این تدابیر را با شکست مواجه ساخته است. برای نمونه در نهاد خدمات عمومی و نظارت الکترونیکی در این کشورها مانند ایران نیازمند تعامل میان محل اشتغال، تحصیل، محیط خانوادگی، دوری مطلق از الکل و مواد مخدر و پیروی از سازوکارهای دقیق نظارتی است؛ حتی این سطح از تمهیدات در نظر گرفته شده و طراحی غیر واقع‌بینانه، امکان اینکه برای افراد آسیب‌پذیری چون مصرف‌کنندگان فعال و دائمی الکل و مواد مخدر که نیازمند آزمایش‌های مکرر برای سنجش الکل و مواد مخدر در فواصل زمانی متعدد هستند و همچنین افراد با تنش‌ها و درگیری‌های خانوادگی فراوان غیرقابل تحقق باشد. حال آنکه این نوع طراحی برای افراد با شرایط زندگی عادی قابل تحقق است و هدف که باز اجتماعی کردن و کاهش بازخداد جرم است، از منظر نظری می‌تواند، محقق می‌شود. در پژوهشی که در سال ۲۰۱۳ در هلند در خصوص مجازات‌های جایگزین و اثربخشی آن در برخی کشورها انجام شد چنین آمده: «این مجازات‌ها باید برای افرادی به کار روند که جریمه یا حبس تعلیقی برای آنان بیش از حد سبک است اما زندان برایشان بیش از حد غیرضروری به شمار می‌رود. با این حال، در عمل این مجازات‌ها نیز مشمول پدیده شبکه گسترده دامنه کنترل کیفری^۴ شده و در بسیاری از موارد به افرادی تحمیل گردید که در صورت نبود آن، مجازات‌های سبک‌تر و کم‌هزینه‌تری دریافت می‌کردند. در انگلستان حدود ۵۰ درصد موارد، خدمات عمومی بر افرادی اعمال شده که اصولاً در صورت نبود این گزینه به زندان فرستاده نمی‌شدند. افزون بر این، برخی مطالعات نشان می‌دهد که قضات این نوع مجازات را بیشتر به عنوان جایگزینی برای مجازات‌های غیر حبسی تلقی می‌کنند تا جایگزینی برای زندان» (Kantorowicz- Reznichenko, 2013: 6-7).

اگر افراد آسیب‌پذیر نتوانند الزامات طراحی شده را پیاده‌سازی کنند، نظام عدالت کیفری، نهاد جایگزین را به زندان تبدیل می‌کند که همین امر افزایش فشار روانی و شکست در اجرای برنامه را در پی دارد. برخی تجربه‌های سیاست جنایی در کشورهای اسکندیناوی این دیدگاه را تقویت کرده‌اند که کاهش استفاده از مجازات حبس الزاماً به معنای افزایش بزهکاری نیست. از این رو، در حقوق کیفری، نقش عواملی همچون قطعیت و تناسب مجازات در کنار نحوه اجرای آن مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. «اصل تناسب باید تضمین کند که خطاکاران مجازاتی را که مستحق آن هستند، دریافت کنند. اصولی که زمینه‌ساز اصل تناسب هستند از یکسو انصاف و برابری و از سوی دیگر انسانیت است» (بختیاری و قیاسی، ۱۴۰۴: ۲۶۲). در حقیقت جرایم مطابق دینامیک‌های اجتماعی و اقتصادی افزایش یا کاهش می‌یابند و سیاست‌های جایگزین زندان، تنها نحوه توزیع مجازات‌ها را تغییر می‌دهد و نه روند رخداد جرم را. برخورد کیفری نباید «غیرمتناسب باشد و مانع تحقق هدف مهم‌تر یعنی اصلاح مجرم و تطبیق مجدد وی با جامعه شود، در غیر این صورت این وضع به نوبه خود بی‌عدالتی را در حق وی رقم می‌زند و مرتکب تنها محیطی که او را می‌پذیرد، یعنی جرم و جنایت، دوباره غوطه‌ور می‌شود» (فتوحی، ۱۴۰۴: ۱۰۵). در واقع چنین روندی را باید مجازاتی غیر محکومیتی دانست که فرد به آن دچار و امکان‌رهایی از آن در گرو تغییر سیاست‌گذاری کیفری است. همین امر نشان می‌دهد که جایگزین‌های زندان با هر طراحی قادر نیستند به‌تنهایی زمینه‌ساز تقلیل جرایم به طور کلی شوند و آن را تضمین کنند و باید در چارچوب و کادر تدابیر اجتماعی و اقتصادی وسیعی به کار گرفته شوند. اتخاذ تدابیر باید بر ارتقای خیر انسانی تمرکز داشته باشد و به مجرمان کمک کند تا دانش و مهارت‌هایی کسب کنند که پس از آزادی از زندان زندگی بهتری داشته باشند. از این رو تحسین صرف این نهادها و طراحی آن‌ها در کاهش جمعیت زندان‌ها، می‌تواند تصویر حقیقی این مسیر را خدشه‌دار کند.

همچنین در حقوق کیفری ایتالیا با هدف تقویت امکان بازپذیری اجتماعی فرد محکوم، به گونه‌ای که بتواند پیوندهای خانوادگی، زبانی و فرهنگی خود را حفظ کند؛ و نیز بهبود نظارت بر اجرای تدابیر نظارتی و مجازات‌های جایگزین و همچنین با

هدف جلوگیری از تکرار جرم و به‌منظور حمایت از قربانیان و جامعه به طور کلی، فرمان ۲۰۱۶/۳۸ صادر شد؛ این فرمان امکان اجرای تدابیر جایگزین محکومیت‌های حبس را در مجازات‌های بیش از شش ماه را در کشورهای عضو اتحادیه اروپا به رسمیت شناخت. ماده ۸ این فرمان مقرر می‌دارد: «که دولت اجراکننده، مسئول نظارت بر پایبندی محکوم علیه به تعهدات و دستورات تدبیر جایگزین بوده و باید هرگونه تخلف یا عدم رعایت الزامات را به مقام قضایی ایتالیا گزارش دهد. همچنین، مطابق همین ماده، ایتالیا در صورت اطلاع از فرار محکوم علیه یا عدم اقامت وی در کشور اجراکننده، مجدداً صلاحیت نظارتی خود را از سر می‌گیرد» (Cali, 2024:70). صدور این فرمان در پی اجرای کنوانسیون اروپایی سال ۱۹۶۴ استراسبورگ درباره نظارت بر محکومان است. ماده یک این کنوانسیون در دو بند چنین مقرر می‌دارد: «۱. طرف‌های قرارداد متعهد می‌شوند، همکاری متقابل لازم برای بازپروری اجتماعی مجرمان را به یکدیگر ارائه دهند. ۲. در شرایط مقرر، اجرای دستور بازداشت یا سایر مجازات‌های محدودکننده آزادی که برای مجرم صادر شده و اجرای آن معلق شده است را انجام دهند.» خاطرنشان می‌شود، بیان نمونه‌های تطبیقی، نه باهدف ارزیابی میزان موفقیت سیاست‌های کیفری در کاهش آمار جرم، بلکه در راستای نشان دادن فاصله میان اهداف مجازات‌ها و واقعیت‌های اجتماعی اجرای آن صورت می‌گیرد؛ در حقیقت این بحث زمانی معنا می‌یابد که روشن شود، سیاست‌های کیفری فارغ از اثرگذاری واقعی بر پویش جرم، چگونه می‌تواند به کاهش کرامت انسانی و ناکامی در تحقق بازپروری منجر شود.

در مقابل رویه فوق باید گفت، عدم واقع‌گرایی از چند بعد بحران کرامت انسانی را در پی دارد، ۱. تولید مجدد کنترل‌گری قضایی؛ بدیل زندان زمانی کرامت‌مدار خواهد بود که مجازاتی در درجه پائین‌تر در نظر گرفته شود اما اگر طراحی آن با استانداردهایی همراه باشد که محکوم نتواند بدون فشار مضاعف در عمل آن را اجرا کند در واقعیت امر کنترل‌گری قضایی در شکلی ظریف‌تر بازتولید شده است. این سازوکار به‌جای فروکاهش مداخله قضایی، به وضعیت شبکه گسترده دامنه کنترل کیفری منجر می‌شود؛ این نحوه مداخله در جسم، زمان، کار، تحصیل و خانواده و... به‌شدت کرامت شخص را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و سوژه اخلاقی مختار را به موضوعی تحت کنترل تبدیل می‌کند. ۲. تبدیل باز اجتماعی کردن به تنبیه نهان؛ کیفرهای جایگزین حبس بر این فرض استوارند که تحقق اهداف عدالت کیفری همواره در گرو توسل به مجازات زندان نیست. این نهادها باهدف کاهش پیامدهای منفی حبس و ایجاد زمینه مناسب برای اصلاح و بازگشت تدریجی محکوم به جامعه مورد توجه قرار گرفته‌اند و این ظرفیت را نیز دارند و به همین دلیل در بسیاری از نظام‌های کیفری از آنها به‌عنوان ابزاری در راستای رویکردهای بازپرورانه استفاده می‌شود، اما اگر طراحی آن پیچیده و متناقض با زیست واقعی فرد، زمان‌بر و همواره با تهدید دائمی به شکست همراه باشد، خود این فرایند تبدیل به تنبیهی نهان می‌شود که شاید در وهله اول انسانی نشان دهد اما عملاً با فشار روانی و اضطراب همیشگی فرد همراه و جریانی از بازگشت مجدد به مسیر بزهکاری را فراهم می‌کند؛ و همین‌طور فشار مستمر از نقض جزئی‌ترین شرط که زمینه‌ساز ورود به زندان می‌شود، حس امنیت فرد را دچار اختلال می‌کند. در حقیقت «سیاست جنایی از یک‌سو، باید به‌سوی اقدام نظام‌مند بازپروری اجتماعی بزهکاران تمایل داشته باشد که صرفاً از طریق انسانی کردن نظام کیفری قابل‌گسترش است و از سوی دیگر، باید بر پایه‌های علمی، یعنی مطالعه عمل و شخصیت مرتکب عمل استوار باشد» (لازرژ، ۱۴۰۰: ۸۶). در یک طراحی غیر واقع‌بینانه و به دور از ظرفیت واقعی اجرا آنچه که خدشه‌دار شده، کرامت آدمی است.

۲-۳- کاربست و تراکم نامتناسب نهادهای ارفاقی

در نگاه نخست، شدت‌گرایی کیفری و گسترش نهادهای ارفاقی دو رویکرد متفاوت و حتی متعارض به نظر می‌رسند؛ اما آنچه این دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد، تأثیر مشترک آن‌ها بر قطعیت اجرای مجازات است. از یک سو، تعیین مجازات‌های شدید و غیرمتناسب با امکانات و ظرفیت‌های اجرایی، فاصله میان مجازات مقرر در قانون و مجازات اجراشده در عمل را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر، توسعه نامتوازن و فاقد ضابطه نهادهای ارفاقی، قابلیت پیش‌بینی واکنش کیفری را کاهش می‌دهد. حاصل هر دو وضعیت، تضعیف قطعیت اجرای مجازات و افزایش احتمال برخوردهای متفاوت در موارد مشابه است. در چنین شرایطی،

اجرای واکنش کیفری از چارچوبی منظم و قابل پیش‌بینی فاصله می‌گیرد و زمینه برای ناامنی حقوقی و اعمال سلیقه فراهم می‌شود. این وضعیت افزون بر آنکه کارآمدی نظام عدالت کیفری را تحت تأثیر قرار می‌دهد، حمایت نهادی و رویه‌ای از کرامت انسانی را نیز با چالش مواجه می‌سازد. در این بخش کرامت انسانی در بعد رویه‌ای آن مدنظر است؛ زیرا تمرکز اصلی بر تأثیر نحوه بهره‌گیری نامتناسب نهادهای ارفاقی و واکنش‌های کیفری در دستگاه عدالت کیفری است. نهادهای ارفاقی در اصل با هدف انسانی‌سازی حقوق کیفری و کاهش آثار زیان‌بار مجازات‌های سالب آزادی پیش‌بینی شده‌اند و از این حیث در راستای حمایت از کرامت انسانی قرار می‌گیرند. با این حال، کارکرد حمایتی این نهادها در گرو اعمال آن‌ها بر اساس معیارهای روشن، یکسان و قابل پیش‌بینی است. هرگاه اختیارات اعطایی در زمینه تعلیق، تعویق یا سایر نهادهای ارفاقی به گونه‌ای باشد که تصمیم‌گیری‌ها فاقد ضوابط مشخص و بیش از اندازه متأثر از تشخیص‌های شخصی گردد، زمینه برای اعمال سلیقه، برخوردهای متفاوت در وضعیت‌های مشابه و کاهش قابلیت پیش‌بینی واکنش کیفری فراهم می‌شود. در چنین شرایطی، مسئله صرفاً به تضعیف قطعیت مجازات محدود نمی‌شود، بلکه بی‌عدالتی رویه‌ای و ناامنی حقوقی نیز پدید می‌آید؛ امری که می‌تواند حمایت نهادی از کرامت انسانی را نیز با چالش مواجه سازد. کاربست و تراکم تأسیسات ارفاقی، بدون سامانه نظارتی معین و اعمال استاندارد، علاوه بر اینکه بار اضافی بر دوش نظام عدالت کیفری می‌گذارد، به بی‌نظمی و عدم امکان پیش‌بینی تبعات رفتار در سیاست کیفری نیز منتهی می‌شود. در این راستا «قانون‌گذار با نگاهی مبتنی بر تساهل و مدارا اختیاراتی به مقام قضایی داده تا قاعده موقعیت داشتن تعقیب را در نهاد تعلیق تعقیب پیاده کند» (قیاسی، ۱۳۸۵: ۴۰).

نکته بعدی اینکه، افزایش نهادها با استانداردهای متعدد سخت‌گیرانه یا اعمال ناقص آن‌ها اختلال و ناکارآمدی نظام کیفری را در پی دارد که این روند مصداق واضحی از کاربست صوری تأسیسات ارفاقی بوده که به شکل خاص بهره‌گیری نامتناسب بی-قاعده با ساختارهای تشریفاتی است.

همچنین توسعه رویه‌های مصلحتی و فاصله‌گیری از شاکله قانونی؛ وقتی نهادهای متعدد در قانون متورم شد اما استانداردهای آن اجرا نشده یا پیچیده باشد، به مرور پیش‌بینی‌پذیری، برابری در مقابل قانون و امنیت حقوقی اشخاص را کم‌رنگ کند، «مقنن نباید به‌خاطر مصلحت‌های تصنعی آزادی افراد را محدود نماید. این امر موجب سلب اعتماد جامعه از حاکمیت می‌گردد و زمینه تزلزل و سست شدن جایگاه احکام قضایی را فراهم می‌نماید» (قدرتی و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۱)؛ با این روند حق بنیادین انصاف در عدالت کیفری از دست می‌رود که مجموع این فرایندها در ساختار کلی، بستر ساز تهدید کرامت انسانی و بازپروری خواهد بود. ذکر این نمونه صرفاً به‌منظور نشان دادن یکی از چالش‌های احتمالی در نحوه اعمال نهاد تعلیق تعقیب است و نه اثبات وجود یک رویه عام در نظام عدالت کیفری. از آنجاکه فلسفه اخذ رضایت متهم در این نهاد، جلب همکاری وی برای اجرای دستورات و تدابیر اصلاحی مقرر از سوی مقام قضایی است، نادیده گرفتن این بخش از سازوکار قانونی می‌تواند تحقق اهداف پیش‌بینی شده برای این نهاد را با ابهام مواجه سازد. از این‌رو در نظر گرفتن «راهنمایی جامع برای تعیین معیارهای شفاف برای بهره‌گیری از نهادهای ارفاقی» و همچنین «ایجاد نظام نظارت بر اجرای این نهادها» می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد.

۳- الگوی مجازات سبک اما قطعی؛ بازدارندگی مؤثر

کرامت انسانی در عدالت کیفری نه از مسیر شدت‌گرایی در اعمال مجازات‌ها، بلکه در گرو برقراری تعادلی میان ضرورت واکنش کیفری، تناسب مجازات و اجرای منصفانه و قابل پیش‌بینی آن تحقق می‌یابد. در همین راستا، برخی دیدگاه‌های مطرح در سیاست جنایی بر این باورند که «تحول نظام‌های کیفری نباید صرفاً بر افزایش شدت واکنش کیفری استوار باشد، بلکه باید با هدف یافتن سازوکارهایی همراه شود که ضمن کنترل بزهکاری در حدود قابل مدیریت، از آثار نامتناسب و غیرضروری مجازات‌ها نیز جلوگیری کند. گسن نیز در بررسی تحول سیاست جنایی کشورها اشاره می‌کند که این تحول بر این اندیشه استوار بوده است که نظام‌های سیاست جنایی قابلیت اصلاح و تکامل دارند و بهبود آن‌ها می‌تواند در مدیریت مؤثرتر پدیده بزهکاری نقش داشته باشد» (گسن، ۱۳۷۱: ۳۱۲).

بر این اساس، در این پژوهش، الگوی «مجازات سبک متناسب اما قطعی» به عنوان یک پیشنهاد نظری برای بازاندیشی در رابطه میان کرامت انسانی و اصل قطعیت مطرح می‌شود. منظور از این الگو، صرفاً کاهش میزان مجازات‌ها یا کاستن از شدت واکنش کیفری نیست، بلکه مقصود، طراحی واکنش‌هایی است که از یک سو با اهمیت و ویژگی‌های جرم تناسب داشته باشند و از سوی دیگر، از قابلیت اجرا، پیش‌بینی‌پذیری و انطباق با اهداف اصلاحی و حمایتی برخوردار باشند.

در این چارچوب، سبک‌سازی کیفری می‌تواند از طریق کاهش توسل غیرضروری به مجازات‌های سالب آزادی، توسعه پاسخ‌های اجتماع‌محور و پرهیز از گسترش بی‌ضابطه جرم‌انگاری و کیفرگذاری شدید مورد توجه قرار گیرد. همچنین، مقصود از قطعیت مجازات، تشدید واکنش کیفری نیست، بلکه کاهش فاصله میان ضمانت‌اجرای پیش‌بینی‌شده در قانون و آن چیزی است که در عمل اجرا می‌شود. تحقق چنین امری مستلزم تقویت ظرفیت‌های اجرایی نظام عدالت کیفری، شفاف‌تر شدن معیارهای بهره‌مندی از نهادهای ارفاقی، محدود شدن زمینه‌های اعمال سلیقه و ایجاد هماهنگی بیشتر در فرآیند اجرای مجازات‌ها است.

بر مبنای این تحلیل، الگوی پیشنهادی با اصل فردی‌سازی مجازات و رویکردهای ترمیمی و حمایتی تعارضی ندارد؛ بلکه بر این فرض نظری استوار است که بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها، زمانی می‌تواند با الزامات عدالت کیفری و حمایت از کرامت انسانی سازگار باشد که در چارچوب معیارهای روشن، قابل پیش‌بینی و مبتنی بر برابری حقوقی اعمال شود. بنابراین، هدف این الگو اثبات تجربی برتری یک نوع خاص از واکنش کیفری نیست، بلکه ارائه چارچوبی تحلیلی برای بررسی این مسئله است که چگونه می‌توان میان ضرورت واکنش کیفری، قطعیت اجرای آن و احترام به کرامت انسانی تعادل برقرار کرد.

طبق یافته‌های جرم‌شناسی رفتاری، «قوام پاداش و تنبیه بیشتر از شدت آن اهمیت دارد. در واقع استفاده والدین از تنبیه خشن اما متناقض، خود عامل شکل‌گیری رفتار بزهکارانه است؛ و این امر با نظریه بازدارندگی ارتباط نزدیکی دارد. در واقع مجازات از طریق نظام عدالت کیفری، متضمن یکی از اشکال شرطی‌شدن عاملی است که رفتار انسان را شکل می‌دهد» (پاک‌نهاد، ۱۴۰۴: ۱۱۵). در اینجاست که اندیشه بازدارندگی تبلور یافته که خود از نظریه یادگیری سرچشمه می‌گیرد. «بازدارندگی فرایندی روان‌شناختی است که در آن عناصر ذهنی مانند ترس، فشار و نفوذ، نحوه انجام محاسبات و اتخاذ تصمیمات را شکل می‌دهند. تهدید و ترس در مرکز بازدارندگی قرار دارند، زیرا بازدارندگی اساساً یک وضعیت ذهنی است. هرچند این نکته تازه‌گی ندارد، اغلب به فراموشی سپرده می‌شود و در هیاهوی محاسبات و آماده‌سازی‌ها برای مقابله با جرم به حاشیه رانده می‌شود» (Ankersen, 2024: 25). بازدارندگی در حقوق کیفری، در بسیاری از تحلیل‌های نظری، با مفهوم پیش‌بینی‌پذیری و قطعیت واکنش کیفری مرتبط دانسته می‌شود. بر این اساس، هنگامی که افراد بتوانند پیامدهای حقوقی رفتار خود و نحوه واکنش نظام عدالت کیفری را پیش‌بینی کنند، امکان شکل‌گیری ادراک روشن‌تری از الزامات قانونی و مسئولیت ناشی از نقض آن فراهم می‌شود. با این حال، بازدارندگی، مفهومی چندبعدی است که علاوه بر ویژگی‌های حقوقی مجازات، تحت تأثیر عوامل روان‌شناختی، اجتماعی و نهادی نیز قرار دارد و نمی‌توان تحقق آن را صرفاً به یک عامل خاص منتسب کرد.

از این منظر، اختلال در اصل قطعیت، از جمله در نتیجه فاصله میان سیاست‌گذاری کیفری، ظرفیت‌های اجرایی نظام عدالت کیفری و نحوه اعمال نهادهای ارفاقی، می‌تواند مسئله‌ساز درباره میزان پیش‌بینی‌پذیری واکنش کیفری باشد. در چنین شرایطی، مسئله صرفاً به کارکرد بازدارنده مجازات محدود نمی‌شود، بلکه از منظر کرامت انسانی نیز اهمیت می‌یابد؛ زیرا احترام به انسان به عنوان موجودی مختار و مسئول، اقتضا دارد که افراد بتوانند پیامدهای حقوقی رفتار خود را در حدودی معقول پیش‌بینی کنند و از چارچوب واکنش کیفری نسبت به آن آگاهی داشته باشند.

بر این اساس، هرگاه میان مجازات پیش‌بینی‌شده در قانون و نحوه اجرای آن در عمل فاصله قابل توجهی ایجاد شود یا اعمال واکنش کیفری از ثبات و پیش‌بینی‌پذیری لازم برخوردار نباشد، ممکن است امنیت حقوقی افراد با چالش مواجه شود. در این وضعیت، موضوع تنها به میزان کارآمدی سیاست کیفری محدود نمی‌شود، بلکه یکی از الزامات حمایت نهادی از کرامت انسانی، یعنی اعمال قدرت کیفری در چارچوبی روشن، منظم و قابل پیش‌بینی، نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

بر همین مبنا، استفاده از ابزارهای انسانی‌کننده حقوق کیفری، از جمله نهادهای ارفاقی و واکنش‌های جایگزین، زمانی می‌تواند با اهداف عدالت کیفری و حمایت از کرامت انسانی هماهنگ باشد که از پشتوانه‌های اجرایی لازم، معیارهای روشن و سازوکارهای نظارتی مناسب برخوردار باشد. بنابراین، مسئله اصلی نه نفی این ابزارها، بلکه ضرورت طراحی و اجرای آن‌ها به گونه‌ای است که میان انعطاف‌پذیری نظام کیفری، پیش‌بینی‌پذیری واکنش کیفری و الزامات کرامت انسانی تعادل برقرار شود.

جهت اجرای واقعی این الگو، چهار گزاره کلیدی از عدالت نیاز است: «۱. عدالت به مثابه انصاف؛ فرایندهای پاسخ به جرایم باید برای عموم شناخته شده باشند، با حسن نیت اجرا شوند و به طور بی‌طرفانه اعمال گردند؛ ۲. عدالت به مثابه رفتار برابر با متهمان و بزهکاران؛ منافع آن‌ها هنگام اتخاذ تصمیماتی که بر آنان اثر می‌گذارد، باید مورد توجه و احترام قرار گیرد؛ ۳. عدالت به مثابه تناسب؛ بزهکاران هرگز نباید شدیدتر از آنچه با میزان تقصیرشان و در نسبت با شدت مجازات‌های عادلانه اعمال شده بر دیگران برای همان یا جرایم دیگر توجیه‌پذیر است، مجازات شوند؛ ۴. عدالت به مثابه صرفه‌جویی یا حداقل‌گرایی؛ بزهکاران هرگز نباید شدیدتر از آنچه توسط اهداف هنجاری مناسب و معتبر قابل توجیه است، مجازات شوند» (Tonry, 2018: 8-9).

الگوی حاضر افزون بر آنکه از حیث بازدارندگی و کارآمدی اجرایی می‌تواند قابل دفاع باشد، با معیارهای چهارگانه پیش‌گفته نیز می‌تواند هماهنگی داشته باشد. فلسفه کیفرگذاری و تعامل منطقی آن با سزادهی و فایده‌مندی آن منوط به ضوابطی است که از جمله آن این موارد است: «۱. قانون باید در خدمت حقوق و آزادی‌های فردی افراد باشد. ۲. قانون باید عادلانه باشد. ۳. قانون باید محدود باشد. ۴. قانون باید عرفی باشد. یعنی با خواست مردم همسو باشد. ۵. قانون باید متناسب باشد» (اکبری، ۱۴۰۳: ۳۲۳). در حقیقت سازگاری این الگو، با کرامت انسانی را نباید صرفاً در افزایش مقبولیت یا مشروعیت آن جست‌وجو کرد، بلکه این سازگاری بیش از هر چیز ناشی از ویژگی‌های خود الگو است. تأکید بر تناسب میان جرم و مجازات، تضمین قابلیت پیش‌بینی واکنش کیفری، محدودکردن زمینه‌های اعمال سلیقه و رعایت برابری و عدالت در اجرای قانون، از مهم‌ترین مؤلفه‌های این الگو به شمار می‌آیند. این مؤلفه‌ها با جلوگیری از اعمال خودسرانه قدرت کیفری و فراهم‌ساختن برخوردی برابر با اشخاص در فرایند عدالت کیفری، زمینه حمایت نهادی و رویه‌ای مؤثرتر از کرامت انسانی را فراهم می‌کنند. گزاره اول بر قابلیت پیش‌بینی برای عموم و حسن نیت تأکید دارد؛ زیرا این نوع عدالت «نوعی دیدگاه رویه‌ای اجتماعی است که ابتدا بر ساختار اساسی و مقررات لازم برای تداوم عدالت زمینه‌ای در طول زمان برای همه اشخاص به طور برابر، فارغ از نسل یا موقعیت اجتماعی آن‌ها تمرکز می‌کند» (راولز، ۱۴۰۲: ۹۹). که الگوی پیشنهادی دقیقاً همین ضابطه را تثبیت و تقویت می‌کند؛ زیرا قطعیت اجرای مجازات علاوه بر اینکه پیش‌بینی‌پذیری کیفری را به حداکثر می‌رساند، احترام به حقوق شهروندی مبنی بر علم به پاسخ مشخص کیفری را رعایت می‌کند. همین شفافیت، زمینه اعمال سلیقه را محدود کرده و پیش‌بینی‌پذیری واکنش کیفری را تقویت می‌کند. در حقیقت این روند تجسم نهادی انصاف است.

در گزاره دوم به حداقل‌رساندن گستره ارفاقات نامتوازن، زمینه برابری واقعی را در نظام کیفری فراهم می‌کند. در مورد گزاره سوم باید گفت، الگوی مجازات سبک اما قطعی به معنای مجازات بی‌اثر نیست بلکه مجازاتی متناسب با جرم و تخلف رخ داده، بدون توهین به کرامت انسانی است؛ اجتناب از توسل به شدت کیفری می‌تواند مانعی جدی در تحمیل آسیب‌های بدون ضرورت و نمادین باشد. این الگو از شدت‌گرایی صوری ممانعت کرده و تناسب واقعی را به جای تناسب صرفاً تقنینی نشانده. از این رو می‌توان گفت مجازات سبک متناسب اما با قطعیت، احترام به کرامت آدمی را بیشتر حفظ می‌کند، زیرا کرامت انسانی در جلوگیری از افراط و ضمانتی شایسته برای پاسخ کیفری منصفانه معنا می‌شود.

در گزاره چهارم، الگوی مجازات متناسب سبک اما قطعی منطبق با اصل حداقل‌گرایی است؛ زیرا این الگو سطوح دخالت و شدت کیفری را به حداقل ممکن می‌رساند. «حقوق جزا تنها وسیله متناسب برای پیگیری شایسته و حمایت مناسب از هنجارها و مصالح مشروع نیست. در حالی که تمام ادوات موجود در زرادخانه حقوقی باید مورد استفاده قرار گیرد، حقوق جزا آخرین وسیله است که باید مدنظر واقع شود. از این ابزار تنها باید زمانی استفاده شود که قواعد حقوق خصوصی، اداری و ضمانت اجرای

خاص آن‌ها توانایی لازم جهت تحقق اهداف مقنن را نداشته باشد» (غلامی، ۱۳۹۶: ۱۹). در یک سیاست جنایی مبتنی بر عقلانیت سبک‌سازی کیفری وسیله‌ای برای تحقق حداقل‌گرایی است.

به‌کارگیری این الگو را نمی‌توان، ایده‌ای به نفع بزهکاران دانست؛ و بیان داشت که مرتکبان با اندیشه هزینه - فایده و سنجش سود حاصل می‌توانند با این الگو، از دریافت مجازاتی که سزاوارش هستند بگریزند. یافته‌های جدید روان‌شناسی شناختی نشان داده است که «ناهنجاری‌های آدمی، یعنی آن رفتارهایی که از دیدگاه هنجاری قابل توجه نیستند، ناشی از ویژگی‌های انسانی هستند. در حقیقت باید محدودیت ظرفیت شناختی افراد را در نظر گرفت و بیان کرد که در محیط تصمیم‌گیری بسیار پیچیده، امکان پردازش تمام اطلاعات لازم برای ارزیابی درست وجود ندارد. علاوه بر این، مکانیزم‌هایی برای تحریف فرایند تصمیم‌گیری وجود دارند که به آن‌ها سوگیری‌های رفتاری گفته می‌شود که در ارزیابی و انتخاب گزینه‌ها و رفتارها دخالت می‌کنند» (Venture et al, 2023: 4856). پس برخلاف تصور رایج برخاسته از تفکر بن‌تام که اکثر مجرمان محاسبه هزینه - فایده کرده و بعد مرتکب جرم می‌شوند، رفتار مرتکبان متأثر از سوگیری رفتاری، هیجان، عجله، فشار روانی، خشم و حتی اطلاعات نادقیق در خصوص احتمال کشف و دستگیری و... است.

از این‌رو قطعیت مجازات‌ها در الگوی مدنظر اهمیت بسزایی دارد، زیرا اگر مجازات‌ها سبک متناسب باشند، تضمین اجرایی آن به شکل پایدار، این قابلیت را دارد که بازدارنده مجرمان باشد، بی‌آنکه نیازمند افزایش شدت مجازات باشد. در حقیقت سبک بودن مجازات همراه با قطعیت آن، با محدودیت‌های رفتاری و شناختی اشخاص همسو و سازگار بوده و می‌تواند بازدارندگی را در پی داشته باشد و نه صرفاً بر اساس تفکر محاسبه هزینه - فایده برنامه‌ریزی شود. از این‌رو «تدوین دستورالعمل قضایی برای اعمال نهادهای ارفاقی» و همچنین وجود «الگو کاهش دامنه تصمیمات فاقد ضابطه» از ضروریات وجود یک سیاست جنایی تقنینی و قضایی کارآمد است.

الگوی «مجازات متناسب اما قطعی» را می‌توان از منظر دو رویکرد مهم در فلسفه مجازات نیز مورد حمایت قرار داد. در اندیشه سزاگرایانه، «در صورت عدم وجود هرگونه شرایط معاف‌کننده، بزهکاران از نظر اخلاقی مسئول اعمال خویش بوده و سزاوارند دقیقاً به نسبت سوءرفتارشان مجازات شوند» (Caruso, 2021:1). مشروعیت مجازات بیش از هر چیز به تناسب آن با میزان تقصیر و مسئولیت مرتکب وابسته است؛ که تناسب مذکور در اندیشه سزاگرایان به دلیل کرامت ذاتی انسان است که باید مدنظر قرار گیرد؛ به طوری که در این اندیشه کرامت ذاتی دارای اوصافی است: «۱. توجیه فلسفی داشته و با توانمندی و تفکر و آزادی اراده و اختیار ارتباطی وثیق و مستقیم دارد. ۲. وصفی ذاتی بوده که همه بشریت به طور فطری از آن برخوردارند. ۳. به دلیل فطری بودن آن نمی‌توان از انسان، حتی بزهکاران به عنوان وسیله و ابزار برای رسیدن به اهداف دیگر استفاده نمود. ۴. تحمیل شکنجه، کیفرهای بدنی شدید و ظالمانه و نامناسب که فاقد پشتوانه و تایید اخلاقی است، به واسطه وجود کرامت انسانی ممنوع و مردود است» (اکبری، ۱۴۰۳: ۳۲۶).

از منظر سزاگرایی، مشروعیت مجازات پیش از هر چیز بر استحقاق اخلاقی بزهکار و تناسب میان جرم و کیفر استوار است. بر این مبنا، ارزش اخلاقی مجازات تنها در تعیین میزان متناسب آن خلاصه نمی‌شود، بلکه اجرای همان مجازات مقرر نیز بخشی از تحقق عدالت کیفری به شمار می‌رود. در نتیجه، هرگاه میان کیفر مقرر در قانون و کیفر تحقق‌یافته در عمل شکاف قابل توجهی ایجاد شود، اصل تناسب نیز دچار اختلال می‌شود؛ زیرا واکنش کیفری دیگر بازتاب واقعی استحقاق کیفری مرتکب نخواهد بود. از این منظر، اصل قطعیت نه صرفاً یک ابزار اجرایی، بلکه یکی از تضمین‌های تحقق عدالت سزاگرایانه است.

در مقابل، فایده‌گرایی مشروعیت مجازات را نه در استحقاق اخلاقی، بلکه در آثار اجتماعی آن جست‌وجو می‌کند. بر این اساس، مجازات زمانی موجه است که بتواند در قالب پیشگیری، بازدارندگی، اصلاح بزهکار یا حمایت از امنیت عمومی، کارکردی عقلانی ایفا کند. تحقق این اهداف نیز مستلزم آن است که واکنش کیفری برای شهروندان تا حد معقولی قابل پیش‌بینی و نسبتاً قطعی باشد؛ زیرا هر اندازه فاصله میان مجازات قانونی و مجازات اجراشده افزایش یابد، قابلیت پیش‌بینی رفتار نظام

عدالت کیفری کاهش یافته و کارکردهای مورد انتظار مجازات نیز با اختلال مواجه می‌شود. بنابراین، اصل قطعیت از منظر فایده‌گرایی نیز یکی از مؤلفه‌های مؤثر در کارآمدی سیاست کیفری تلقی می‌شود

اگرچه سزاگرایی و فایده‌گرایی در مبنای مشروعیت مجازات اختلاف دارند، نخستین مورد بر عدالت استحقاقی و دومی بر کارکردهای اجتماعی مجازات تأکید می‌کند، با این حال هر دو رویکرد در یک نقطه به یکدیگر نزدیک می‌شوند و آن ضرورت پرهیز از گسست میان مجازات مقرر و مجازات اجرا شده است. در اندیشه سزاگرایانه، این گسست عدالت مبتنی بر تناسب را مخدوش می‌سازد و در رویکرد فایده‌گرایانه، پیش‌بینی‌پذیری و کارآمدی نظام کیفری را کاهش می‌دهد. از این رو، اصل قطعیت را می‌توان نقطه تلاقی این دو رویکرد دانست؛ اصلی که رعایت آن نه تنها در تحقق اهداف سیاست جنایی، بلکه در تضمین کرامت انسانی و اعمال قدرت کیفری در چارچوبی منظم، قابل پیش‌بینی و مبتنی بر امنیت حقوقی نیز می‌تواند نقش بنیادین ایفا می‌کند. بنابراین، از منظر سزاگرایی، تشدید بی‌رویه مجازات‌ها یا فاصله گرفتن از اصل تناسب، حتی اگر با هدف تقویت کارکردهای پیشگیرانه توجیه شود، با مبنای این رویکرد سازگار نیست؛ زیرا مجازات نباید فراتر از استحقاق اخلاقی مرتکب اعمال شود. در مقابل، فایده‌گرایی نیز مشروعیت مجازات را در پرتو آثار و کارکردهای اجتماعی آن ارزیابی می‌کند و تحقق این کارکردها را در گرو واکنشی می‌داند که از ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و قابلیت اجرای نسبی برخوردار باشد. از این رو، با وجود تفاوت در مبنای مشروعیت مجازات، می‌توان الگوی «مجازات متناسب اما قطعی» را با هر دو رویکرد قابل جمع دانست؛ زیرا این الگو، از یک سو با حفظ تناسب میان جرم و کیفر، از تحمیل رنج کیفری نامتناسب جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر، با کاهش شکاف میان مجازات مقرر و مجازات اجرا شده، در جهت تقویت پیش‌بینی‌پذیری و واکنش کیفری و تحقق اهداف سیاست جنایی گام برمی‌دارد.

قابل ذکر است «میزان موفقیت هر قانون یا راهبرد اجتماعی، تا حد زیادی به میزان پذیرش آن از سوی شهروندان و مخاطبان وابسته است؛ زیرا سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی با هدف تنظیم و هدایت روابط اجتماعی و مدیریت رفتار افراد جامعه تدوین می‌شوند. از این رو، پذیرش عمومی یکی از ارکان اساسی تحقق اهداف این برنامه‌ها به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که حتی کارآمدترین و سودمندترین سیاست‌ها نیز در صورت عدم مقبولیت اجتماعی، امکان دستیابی کامل به اهداف مورد نظر را نخواهند داشت» (بختیاری، ساریخانی، ۱۴۰۳: ۷۰).

بر این اساس، تحقق عملی الگوی «مجازات متناسب اما قطعی» صرفاً به طراحی هنجارهای کیفری محدود نمی‌شود، بلکه به نحوه پذیرش و اجرای آن در بستر اجتماعی نیز وابسته است. هرچند سزاگرایی مشروعیت مجازات را در رعایت استحقاق و تناسب جست‌وجو می‌کند و فایده‌گرایی بر آثار و کارکردهای اجتماعی آن تأکید دارد، هر دو رویکرد در نهایت مستلزم نظامی کیفری هستند که از حیث اجرا منظم، قابل پیش‌بینی و واجد مقبولیت اجتماعی باشد؛ زیرا بدون پذیرش اجتماعی و اجرای منسجم، نه عدالت استحقاقی به‌طور کامل محقق می‌شود و نه اهداف پیشگیرانه و اصلاحی مجازات قابلیت تحقق خواهند یافت.

نتیجه‌گیری

مقاله پیش‌رو با واکاوی نقش کرامت انسانی و قطعیت مجازات در حقوق کیفری ایران و نظام‌های حقوق کیفری غربی به‌خصوص کشورهای اسکندیناوی، نشان داد جهت انسانی کردن حقوق کیفری و بازپروری باید بر تدارک و صیانت از کرامت ذاتی انسان، پیش‌بینی‌پذیری و اجرای مجازات‌ها نظارت و تمرکز صحیح داشت.

یافته‌ها نشانگر این امر است که سیاست‌گذاری کیفری بر اساس شدت‌گرایی، طراحی غیرواقع‌بینانه و عدم تناسب میان نهادهای ارفاقی بدون سازوکارهای دقیق و مشخص، علاوه بر فروپاشی قطعیت مجازات، کرامت انسانی محکومان را می‌تواند کاهش داده و کارآمدی بازدارندگی کیفری نیز تضعیف می‌شود؛ به همین دلیل سیاست‌های بدیل زندان بدون سنجش پتانسیل دقیق محکومان و شرایط زیست آن‌ها، به شکل تنبیه پنهان ظهور یافته و ظرفیت باز اجتماعی کردن بزهکاران را تحدید می‌کند.

در مقابل، الگوی مجازات سبک متناسب و قطعی با رعایت عدالت‌های چهارگانه انصاف، برابری، تناسب و حداقل‌گرایی علاوه بر کرامت انسانی، تأثیر بسیار بازدارندگی و پیش‌بینی‌پذیری نظام کیفری را تقویت و افزایش می‌دهد. این الگو، همسو با محدودیت‌های شناختی و رفتاری انسان، قابلیت اجرای مجازات در عمل را افزایش و از بروز اثرات معکوس ناشی از شدت‌گرایی و یا طراحی غیرواقعی مجازات جلوگیری می‌کند.

پژوهش پیش‌رو بر الزام هماهنگی میان سیاست‌گذاری کیفری با ظرفیت‌های نهادها، محدودیت‌های شناختی انسان و اقدامات نظارتی بر روی تأسیسات ارفاقی و بدیل‌های حبس تأکید دارد؛ با پایبندی به چنین سیاست‌هایی هم کرامت انسانی محکومان و جامعه محفوظ مانده و هم ثبات و مشروعیت دستگاه عدالت کیفری بهبود و تقویت می‌یابد.

از این‌رو نوشتار حاضر نشان می‌دهد انسجام و پیوستگی میان کرامت انسانی و قطعیت مجازات، محور اصلی سیاست‌گذاری کیفری انسانی و پایدار بوده و نیل به عدالت کیفری اثربخش، نیازمند طراحی و برنامه‌ریزی و اجرای با درایت و هوشمندانه مجازات‌ها، با عنایت به پتانسیل‌ها و تنگناهای حقیقی نظام‌های حقوقی و اجتماعی هر دو نظام ایران و غرب است.

سیاست جنایی مطلوب مستلزم اتخاذ تدابیر نهادی مشخصی است. از جمله این تدابیر، تدوین دستورالعمل‌های قضایی برای کاهش پراکندگی در اعمال نهادهای ارفاقی، تعیین معیارهای شفاف و قابل‌ارزیابی برای تعلیق، تعویق و آزادی مشروط، محدود ساختن تصمیم‌گیری‌های موردی فاقد ضابطه، تقویت سازوکارهای نظارت بر اجرای مجازات‌های جایگزین حبس و نیز ارتقای نظام پایش و ارزیابی اجرای احکام کیفری اشاره کرد. اتخاذ چنین تدابیری می‌تواند ضمن افزایش قابلیت پیش‌بینی واکنش کیفری، از اعمال سلیقه و ناهمسانی در اجرای قانون کاسته و زمینه حمایت مؤثرتر از کرامت انسانی را فراهم سازد.

برآیند تحلیل فلسفی مقاله نشان می‌دهد که با وجود تفاوت مبانی سزاگرایی و فایده‌گرایی در توجیه مشروعیت مجازات، هر دو رویکرد در ضرورت اجرای منظم، پیش‌بینی‌پذیر و متناسب واکنش کیفری به نقطه‌ای مشترک می‌رسند. بر این اساس، اصل قطعیت صرفاً یک قاعده اجرایی نیست، بلکه می‌تواند یکی از مؤلفه‌های بنیادین مشروعیت اعمال قدرت کیفری و تضمین‌کننده کرامت انسانی به شمار می‌آید. از این‌رو، الگوی «مجازات متناسب اما قطعی» را می‌توان راهبردی دانست که ضمن حفظ تناسب میان جرم و کیفر، با کاهش شکاف میان مجازات مقرر و مجازات اجراشده، زمینه تقویت امنیت حقوقی، مقبولیت اجتماعی و کارآمدی سیاست کیفری را فراهم می‌آورد.

- آقابابایی، حسین و کورش عظیمی، (۱۴۰۳)، آثار نامطلوب جایگزین‌های مجازات حبس بر تنوری بازدارندگی، فصلنامه مجلس و راهبرد، ۳۱، ۳۶۷-۳۹۴. https://nashr.majles.ir/article_10323.html
- آنسل، مارک، (۱۴۰۱)، دفاع اجتماعی، ترجمه: محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ششم، تهران: انتشارات گنج دانش
- اکبری، جهاندار، (۱۴۰۳)، رویکرد سزاگرایی و فایده گرایی در نظام تقنینی معاصر ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات گنج دانش
- اکبری، عباسعلی، (۱۳۹۳)، جستاری در آسیب‌شناسی سیاست جنایی حاکم بر جرائم مواد مخدر، فصلنامه سلامت اجتماعی و اعتیاد، ۱، ۹۷-۱۱۴. https://journals.guilan.ac.ir/article_47.html
- بختیاری، فاطمه و عادل ساریخانی، (۱۴۰۳)، پیامدهای اجتماعی و حقوقی مطالبه-گری در ناآرامی-های خیابانی؛ بررسی نقش اشخاص ثالث، نشریه ایرانی مطالعات شهروندی، ۲، ۵۳-۷۶. <https://doi.org/10.22052/IJCS.2025.256269.1042>
- بختیاری، فاطمه و جلال‌الدین قیاسی، (۱۴۰۴)، تحلیل و ارزیابی رویکرد کیفرگرایی و تسامح صفر قانونگذار در لایحه حجاب و عفاف با تاکید بر قانون سه ضربه و سپس اخراج آمریکا، فصلنامه تعالی حقوق، ۱۶(۴)، ۲۴۱-۲۶۹. <http://dx.doi.org/10.22034/thdad.2024.2028732.2766>
- بکاریا، سزار، (۱۴۰۳)، رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه: محمدعلی اردبیلی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات میزان
- پاک‌نهاد، امیر، (۱۴۰۴)، اصول جرم‌شناسی، چاپ سوم، تهران: انتشارات میزان
- حاجی ده آبادی، محمدعلی، (۱۳۹۴)، جامعه‌شناسی جنایی، چاپ اول، قم: انتشارات جامعه المصطفی
- راولز، جان، (۱۴۰۲)، عدالت به مثابه انصاف، ترجمه: عرفان ثابتی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات ققنوس
- غلامی، حسین، (۱۳۹۴)، اصل حداقل بودن حقوق جزا، چاپ دوم، تهران: انتشارات میزان
- فتحی، محمدجواد، (۱۴۰۴)، بازپژوهی اهداف مجازات‌ها با نگاهی به دیدگاه‌های جرم‌شناسی حقوقی، نشریه پژوهش‌های جرم‌شناسی کاربردی، ۳(۴)، ۱۰۱-۱۲۲. <https://doi.org/10.22034/aqcr.2025.2068210.1085>
- قدرتی، نورالله، محمود میرخلیلی و محمدعلی حاجی ده آبادی، (۱۴۰۲)، پیامدهای حقوقی جرم‌انگاری فراگیر در نظام قضایی ایران، نشریه حقوق اسلامی، ۲۰(۲)، ۷-۳۴. https://hoquq.iict.ac.ir/article_706904.html
- قیاسی، جلال‌الدین، (۱۳۸۵)، اصول سهولت و مدارا در سیاست جنایی حکومت اسلامی، فصلنامه انجمن معارف اسلامی ایران، ۲(۱۸)، ۱۳-۴۹. <https://alefbalib.com/Metadata/182178>
- گسن، رمون، (۱۳۷۱)، بحران سیاست‌های جنایی کشورهای غربی، ترجمه: علی حسین نجفی ابرندآبادی، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۰، ۲۷۵-۳۳۵. https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_56465.html

- لازرژ، کریستین، (۱۴۰۰)، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه: علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ نهم، تهران: انتشارات میزان
- موسوی، رضا، جمال بیگی و بابک پورقهرمانی، (۱۴۰۲)، گفت‌و‌مان سیاست جنایی کرامت‌مدار در سیره امام علی (ع)، فصلنامه پژوهشنامه نهج‌البلاغه، ۱۱(۱۴)، ۱۲۸-۱۴۹. DOI: [10.22084/NAHJ.2024.28281.2964](https://doi.org/10.22084/NAHJ.2024.28281.2964)
- ولد، جرج، توماس برنارد و جفری اسنیپس، (۱۳۹۷)، جرم‌شناسی نظری ولد، ترجمه: علی شجاعی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت

(ب) منابع انگلیسی

- Ankersen, Christopher, (2024), *Deterrence in the 21st Century; Deterrence Is Always about Information: A New Framework for Understanding*, University of Calgary Press, No. 13, ISBN 9781773854045 (Open Access PDF).
- Arifinsyah, Dalimunthe, Andinata Maulana & Riza Faisal, (2025), Islamic Theological Perspectives on Human Rights: Bridging the Gap between Faith and Universal Principles, *Pharos Journal of Theology* ISSN 2414-3324 online Volume 106 Special Issue 2, DOI: [10.46222/pharosjot.106.207](https://doi.org/10.46222/pharosjot.106.207)
- Cali, Monica, (2024), Enforcement of alternative measures to detention in EU countries: The Italian situation, *European Journal of Probation*, Vol. 16, (1) pp 68–73 DOI: 10.1177/20662203241247666
- Caruso, G. D. (2021). *Free Will, Legal Punishment, and Retributivism. In Rejecting Retributivism: Free Will, Punishment, and Criminal Justice*. Cambridge University Press. P 1, <https://doi.org/10.1017/9781108689304.001>
- Hasegawa, Komin, (2024), *Dignity, Freedom and Justice; Chapter 5: Human Dignity as a Global Common Good*, published by Springer imprint, <https://doi.org/10.1007/978-981-97-0519-1>
- Joerg Albrecht, Hans. (2012), *Prison Overcrowding – Finding Effective Solutions*, edition iuscrim. Max Planck Institute
- Jouet, Mugambi. (2022), Foucault, prison, and human rights: A dialectic of theory and criminal justice reform, *Theoretical Criminology*, 26(2), 202–223, DOI: 10.1177/13624806211015968
- Kant, Immanuel, (2006), *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, translated by Mary Gregor, Cambridge University Press, Eleventh Printing.
- Kantorowicz- Reznichenko, Elena, (2013). The 'Net-Widening' Problem and its Solutions: The Road to a Cheaper Sanctioning System .Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=2387493> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.2387493>
- Killias, Martin, David Scheidegger, & Peter Nordenson, , (2009), The Effects of Increasing the Certainty of Punishment, *European Journal of Criminology*, Volume 6 (5), pp387–400: 1477-3708 DOI: 10.1177/1477370809337881
- Lappi- Seppälä, Tapio. (2008). Crime Prevention and Community Sanctions in Scandinavia. UNAFEI Resource Material Series No. 74. Tokyo: United Nations Asia and Far East Institute for the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders. Retrieved from https://www.unafei.or.jp/publications/pdf/RS_No74/No74_00All.pdf
- Lappi-Seppälä, Tapio, (2019), Community Sanctions as Substitutes to Imprisonment in the Nordic Countries, published by the Duke University School of Law; *Journal Law and Contemporary Problems*; Volume 82, This article is available online at <http://lcp.law.duke.edu/> .
- Lappi-Seppälä, Tapio, (2012), Penal Policies in the Nordic Countries 1960–2010, *Journal of Scandinavian Studies in Criminology and Crime Prevention* 85 ISSN 1404-3858 Vol. 13, pp85–111

- Tonry, Michael, (2018), Punishment and Human Dignity: Sentencing Principles for Twenty-first Century, *Journal Crime and Justice*, volume 47(1), pp119–157, <https://ssrn.com/abstract=3159998>
- Ventre, Viviana, Roberta Martino & Fabrizio Maturo, (2023), Subjective perception of time and decision inconsistency in interval effect, *Journal: Quality & Quantity*, 57(6), p4855–4880, DOI: 10.1007/s11135-022-01581-9